

## آیت‌الله‌العظمی بروجردی در تهران

● آریا بخشایش و مسلم تهوری

شخصیت والا و مقام علمی و فقهی حضرت آیت‌الله سیدحسین بروجردی بر کسی پوشیده نیست. تاکنون درباره زندگی، آراء، اندیشه‌ها و آثار آن حضرت، مقاله‌ها و پژوهش‌های متعددی انجام گرفته که در آنها، ایشان بسیار مورد تجلیل و تبجیل قرار گرفته است و در نشریه‌ها و کتاب‌های مختلفی به چاپ و نشر رسیده است و اگر چه نمی‌توان بسنده دانست اما هر کدام از آنها در جای خود در خور بهره‌مندی است. نوشتاری که در پی می‌آید، درصدد پرداختن به زندگانی پربار حضرت آیت‌الله بروجردی و یا تشریح آراء و افکار ایشان نیست؛ بلکه در این مجال کوتاه، قصد آن است که بر اساس اسناد نویافته به موضوعی درباره زندگی آیت‌الله بروجردی بپردازد که علی‌رغم توجه گذری برخی منابع، همچنان در میان پژوهش‌های تاریخ معاصر مغفول و به دور از دقت و تأمل کافی مانده است. این موضوع، گرفتاری سه‌ماهه‌ای است که در اواخر سال ۱۳۰۶ش، هنگامی که آن حضرت از سفر حج و زیارت عتبات عالیات به موطن خود بازمی‌گشت، دامنگیرشان شد. ایشان در قصرشیرین به دستور رضا پهلوی، به اتهام آنکه حامل پیامی از برخی علمای ایرانی در نجف است و قصد دارد مردم را بر ضد حکومت بشوراند، دستگیر و به تهران منتقل شد. اما حکومت که پشتیبانی علما و روحانیون را از ایشان دید، به ناچار دستگیری و انتقال آیت‌الله بروجردی به تهران را به یک سوءتفاهم تعبیر نمود و چاره‌ای جز آزادی آن حضرت پیدا نکرد. آیت‌الله سیدحسین بروجردی (متولد صفر ۱۲۹۲/

فروردین ۱۲۵۴ در بروجرد/ متوفای شوال ۱۳۸۰/ فروردین ۱۳۴۰ در قم) پس از آموختن مقدمات در بروجرد راهی اصفهان شد و از محضر عالمانی چون؛ سیدمحمدباقر درچه‌ای، ملامحمد کاشی، ابوالمعالی کلباسی، سیدمحمدتقی مدرس و حکیم میرزا جهانگیر قشقایی بهره برد. ایشان در ۲۸ سالگی به نجف اشرف وارد شد و از محضر بزرگانی همچون؛ آخوند خراسانی، شیخ‌الشریعه اصفهانی و سیدکاظم یزدی بهره‌مند گردید. آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۲۸ق/ ۱۲۸۷ش، از اساتید خود در نجف اجازه اجتهاد دریافت کرد و به ایران مراجعت کرد و نزدیک به هفده سال در زادگاه خود سکونت گزید. او در طول این سال‌ها علاوه بر تصنیف و تدریس و تألیف، به وعظ می‌پرداخت و در امور دینی، محل رجوع بسیاری از مردم بود... در اوایل ۱۳۰۶ش به حج رفت که در بازگشت مسیر خود را به سمت عراق تغییر داد، تا علاوه بر دیدار با استادان، هم‌درسان و روحانیون حوزه علمیه نجف اشرف که سال‌ها پیش، در آنجا درس خوانده بود، توفیق زیارت عتبات عالیات را نیز به دست آورد. وی در مدت چند ماهی که در آنجا ماند، محل توجه و سؤال ایرانیان ساکن نجف قرار گرفت و در طی چند جلسه، درباره اوضاع ایران و وضعیت روحانیون و حوزه‌های علمیه وطن خود با آنان به گفت‌وگو نشست. آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی، از علمای بنام و طراز اول ایرانی که سال‌ها در نجف بود، به محل سکونت او می‌رفت و درباره مسائل مختلف با هم صحبت می‌کردند.

رضاشاه پهلوی که حکومت خویش را بر پایه سه عنصر «ناسیونالیسم افراطی»، «مدرنیسم» و «قدرت‌گرایی استبدادی» بنا نهاده بود، لاجرم قدم به صحنه رویارویی با ارزش‌های مذهبی و بالخصوص روحانیت گذارده بود. از این رو عده‌ای از علماء همچون آیت‌الله آقانوورالله نجفی اصفهانی و در حمایت از ایشان بسیاری از علما و روحانیون به قم مهاجرت کرده و بر ضد رضاشاه و قوانین مصوبه حکومت پهلوی از جمله قانون نظام اجباری معترض شده بودند.<sup>۱</sup>

قانون نظام اجباری در خرداد ۱۳۰۴ش در زمان ریاست‌وزرای رضاخان به تصویب رسید اما اجرای آن با احتیاط و تأخیر همراه بود تا اینکه در سال ۱۳۴۶ق (۱۳۰۶ش) استاندار اصفهان، اداره نظام اجباری را تأسیس و اعلامیه‌ای صادر کرد. انتشار خبر سربازگیری موجب تشنج و آشوب در اصفهان شد. تظاهرات و تعطیل عمومی آغاز شد و مردم به منزل علما پناه آوردند.<sup>۲</sup> حاج آقانوورالله رهبر نهضت و علمای مهاجر با درک موقعیت، نهضت فراگیر و مورد حمایت علما و مراجع را با هدفی جزئی، نامتناسب دیدند و درخواست‌های اساسی دیگری به آن افزودند. آنها خواست خود را در ۵ مورد به شرح ذیل اعلام کردند:

۱- تجدیدنظر در قانون نظام اجباری؛

۲- انتخاب ۵ نفر از علما در مجلس به عنوان طراز اول؛

۳- تعیین نظام شرعی در ولایت به ترتیب مرکز و مطابق قانون مصوبه؛

۴- جلوگیری از منهیات؛

۵- اجرای موادی که در تشکیلات سابق عدلیه مربوط به محاضر شرع موجود بود.<sup>۳</sup>

به تبع این جریان‌ها، علماء نجف اشرف نیز به مسائل جاری ایران حساس شده بودند. در یکی از روزهای پایانی اقامت آیت‌الله بروجردی در نجف، جلسه محرمانه‌ای در منزل آیت‌الله میرزا حسین نائینی، مشهور به میرزای نائینی که وی نیز از سرآمدان مراجع عظام در نجف به شمار می‌رفت، برپا شد که در آن جلسه، علاوه بر آن دو، سیدابوالحسن اصفهانی و شیخ‌احمد شاهرودی (از روحانیون روشنفکر آن زمان) هم حضور داشتند. آیت‌الله اصفهانی راه مبارزه با زورگویی‌ها و اقدامات مستبدانه رضاشاه را در این دانست که «باید عشایر را علیه او بشورانیم و به حکومت ننگین او پایان دهیم.» ولی برخلاف آن، آیت‌الله میرزای نائینی که در هنگامه نهضت مشروطیت ایران با تألیف و انتشار کتاب تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله سروصدایی را به پا کرده بود، پیشنهاد کرد «باید از [رضا پهلوی] استمالت کنیم و با نرمش او را از ضدیت با اسلام بازداریم.»<sup>۴</sup>

آنچه از فحوای برخی نوشته‌ها برمی‌آید، این است که در همین جلسه آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی پیام مکتوبی را به آیت‌الله بروجردی - که می‌خواست چند روز بعد به ایران بازگردد - داد و از او خواست آن را به ایران ببرد. تاکنون کسی به صراحت از محتویات این پیام سخنی در جایی نگفته و به درستی دانسته نیست که مضمون آن دقیقاً چه بوده است. اما حوادث بعدی و دستگیری آیت‌الله بروجردی هنگام بازگشت به ایران، مؤید آن است که موضوع این نامه در مخالفت با حکومت پهلوی بوده است. آیت‌الله اصفهانی و چند تن از علمای دیگر که با وی همسو بودند، از آیت‌الله بروجردی خواستند با حمل این پیام برای مردم ایران، به ویژه منطقه فارس و اصفهان، آنان را بر ضد حکومت و سلطنت پهلوی بپاخیزاند.

حکومت پهلوی به واسطه مأموران و جاسوسان ویژه خود از مذاکرات آن جلسه محرمانه خبر یافته و دانسته بود آیت‌الله بروجردی در مسافرت به ایران حامل چنین نامه‌ای است. در این باره ژنرال کنسولگری ایران در بغداد گزارشی را به فرماندهی قوای سرحدی قصر شیرین - که در آن زمان بر عهده هدایت‌الله بوده - فرستاد که بر بالای آن، تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۰۶ رقم خورده است:

به طوری که محرمانه اطلاع حاصل کرده است آقا شیخ‌احمد شاهرودی و حاجی آقا حسین بروجردی که دو نفر از طلاب اهل علم هستند با بعضی نوشتجات که از طرف آیتین آقای میرزای حسین نائینی و آقا سیدابوالحسن اصفهانی بر ضد دولت و سیاست اعلیحضرت اقدس

همایونی ارواحنا فداه به بعضی از علمای ایران نوشته شده است از طریق قصر شیرین قصد مسافرت به ایران دارند. از برای منع مسافرت آنها از طرف جنرال قونسولگری اقداماتی شده است، ولی هرگاه احیاناً با مساعدت مأمورین عراقی عازم ایران شدند به مجرد ورود مشارالیهما به سرحد آنها را توقیف و جمیع نوشتجات ایشان را ضبط [کرده] و آنها را مجدداً به بین‌النهرین اعاده بدهد و نوشتجات ایشان را به مقامات لازمه تقدیم و نتیجه را به جنرال قونسولگری اشعار فرماید.<sup>۶</sup>

به دنبال همین گزارش که حاکی از اقدامات ژنرال قونسولگری بغداد نیز هست، فرماندهی لشکر غرب دستور داد، به واسطه «مفتشین مخفی و مأمورین زیرک» از زمان و چگونگی ورود آنان به خاک ایران آگاهی یافته، همه اسناد و نوشته‌هایی که همراه خود به ایران می‌آورند ضبط کرده، پنهانی به همراه خودشان به تهران انتقال دهند. در تلگراف‌نامه‌ای که محمد شاه‌بختی<sup>۶</sup> فرمانده همان لشکر در شب ۲۶ آذرماه ۱۳۰۶ به رئیس ارکان حرب کل قشون مخابره کرده، این اقدامات انجام یافته مورد اشاره قرار گرفته است:

ریاست محترم ارکان حرب کل قشون، طبق راپرت رئیس ارکان حرب لشکر که مستند به مراسله جنرال قونسولگری ایران مقیم بغداد می‌باشد شیخ احمد شاهرودی و حاجی آقا حسین بروجردی از طرف آقامیرزا حسین نایینی و آقاسید ابوالحسن اصفهانی حامل بعضی نوشته‌جات بر ضد سیاست دولت برای اغلب علمای ایرانی می‌باشند و از طریق قصر [شیرین] قصد مسافرت ایران دارند و گرچه از طرف جنرال قونسولگری مزبور در جلوگیری از مسافرت آنها اقدام شده ولی به رئیس ارکان حرب نیز فوراً دستور داده شده به وسیله مفتشین مخفی و مأمورین زیرک ورود آنها را قبلاً به شهر کرمانشاهان اطلاع حاصل نموده قبل از اینکه وارد شهر شوند به وسیله مأمورین اسناد و نوشته‌جات آنها را مأخوذ [نموده] خودشان را هم محرمانه به طهران اعزام دارند. متمنی است چنانچه در این موضوع ارکان حرب محترم کل نظریاتی دارند قدغن فرمائید مستقیماً به رئیس ارکان حرب لشکر ابلاغ نمایند.

در مهرباب فرخ‌آباد ۱۳۰۶/۹/۲۵ نمره ۴۱۵۲ فرمانده لشکر غرب سرتیپ محمد شاه‌بختی آیت‌الله بروجردی در اواخر ۱۳۰۶ش عراق را ترک گفت و در ۱۱ فروردین سال بعد وارد قصر شیرین شد. در این میان گفتنی است، برخلاف گفته‌ها و گزارش‌های موجود که شیخ احمد شاهرودی را نیز همراه وی ذکر کرده‌اند، آیت‌الله بروجردی به تنهایی قدم به خاک ایران نهاده، گزارشی هم که هنگام ورود او به قصر شیرین به سوی تهران فرستاده شده، بر همین یافته دلالت دارد. این گزارش از بازداشت او و توقیف و ضبط همه نوشته‌هایی خبر می‌دهد که آیت‌الله همراه داشته است. رئیس ارکان حرب لشکر غرب که آن هنگام مهدی معتمدی بوده، پس از انجام

مقدمات اولیه، آیت‌الله بروجردی را به همراه دو نفر مأمور با یک اتومبیل فرد به شماره ۱۰۸۱ نظمیہ کرمانشاه، از راه قزوین به تهران اعزام کرد:

تاریخ اصل: ۱۳۰۷/۱/۱۵

تاریخ وصول: ۱۳۰۷/۱/۱۶

تاریخ مخابره: ۱۳۰۷/۱/۱۵

تاریخ کشف: ۱۳۰۷/۱/۱۶

مقام رفیع ریاست محترم ارکان حرب کل قشون دامت شوکتہ محترماً معروض می‌دارد در اواسط آذرماه سنه ماضیه طبق اطلاع واصله از جنرال قونسول‌گری دولت علیہ مقیم بغداد دو نفر طلاب اهل علم یکی آقا‌شیخ‌احمد شاهرودی<sup>۷</sup> و دیگری حاجی آقا‌حسین بروجردی با بعضی نوشتجات بر ضد سیاست دولت از طرف آیتین آقای میرزا‌حسین نائینی و آقا‌سیدابوالحسن اصفهانی به بعضی علما نوشته شده عازم ایران می‌باشند و در همان تاریخ نیز از طرف فرمانده محترم لشکر امر شده اشخاص مزبور را به محض ورود به سرحد و رؤیت دستگیر و تحت‌الحفظ به طهران اعزام و نوشتجاتی که همراه دارند ضبط شود. بنابراین مأمور مخصوص برای مراقبت در انجام امر فوق گمارده شده الحال یکی از دو نفر فوق که موسوم به حاجی آقا‌حسین بروجردی است در تاریخ یازدهم [ماه] جاری به قصر [شیرین] وارد [شده] نوشتجات مشارالیه ضبط و خود او نیز در معیت دو نفر نظامی و به وسیله اتومبیل فرد نمره ۱۰۸۱ نظمیہ کرمانشاه تحت‌الحفظ در ساعت ۴ عصر از طریق قزوین به طهران اعزام [گردید] و نوشتجات توقیفی نیز که حاوی بعضی یادداشت‌ها راجع به اجتماع علما در قم و غیره می‌باشد [متعاقباً] تقدیم خواهد شد. مراتب راپورتاً معروض گردید.

ساعت ۸ عصر ۱۳۰۷/۱/۱۵ [۱۳۰] نمره ۵۳

از طرف رئیس ارکان حرب لشکر غرب نایب سرهنگ مهدی معتضدی

آنچه در ادامه گزارش سرهنگ مهدی معتضدی بدان اشاره رفته و در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد، ضبط برخی نوشته‌ها و یادداشت‌هایی است که وی هنگام بازداشت آیت‌الله بروجردی به دست آورده بود. بنابر گزارش او، بعضی از این یادداشت‌ها درباره اوضاع علمای قم بوده که آیت‌الله آنها را با خود به ایران می‌آورده است. از فحوای این گزارش چنین برمی‌آید که در بین یادداشت‌های مزبور که به صراحت مربوط به اجتماع علمای قم دانسته شده نامه‌ای هم موجود بوده که بیشتر مطرح شد، آیات عظام اصفهانی و میرزای نائینی از او خواسته بودند هنگام بازگشت آن را همراه خود به ایران بیاورد. معتضدی هم در گزارش خود از یادداشتی سخن می‌گوید که راجع به اجتماع علما در قم بوده است. اما دستگیری آیت‌الله بروجردی مانع

از اجرای هدف ایشان و قیام علیه حکومت پهلوی گشت لذا ایشان از این حادثه همیشه با تلخی و تأسف یاد می‌کردند.

مرحوم آیت‌الله گلپایگانی نقل کردند:

مرحوم آیت‌الله‌العظمی آقای بروجردی بسیار اظهار تأسف می‌کردند، به سبب اینکه با فراهم شدن زمینه شهادت، این فیض بزرگ را درک نکردند و به مقام شهادت، نایل نشدند. فرموده بودند: «در نجف که بودم علمای بزرگ نجف با من گفت‌وگو کردند و بنابراین شد که من به ایران بیایم و از اینجا به مبارزه با پهلوی برخیزم و آن آقایان هم از عراق، همکاری کنند تا بشود اقدامی کرد و جلو آن فسادها را گرفت و من در این باره به قرآن کریم تفأل می‌زدم، آیه‌ای آمد که از آن استفاده کردم که این راه، راه شهادت است و من به شهادت خواهم رسید، بالاخره حرکت کرده و بر اساس همان مبنا رو به ایران آوردم، اما متأسفانه جریان به اطلاع حکومت ایران رسید و به مجرد ورودم در مرز، مرا گرفتند و ماه‌ها تحت نظر بودم.»

به هر حال ایشان تا اواخر عمرشان تأسف می‌خوردند که چرا از این فیض بزرگ محروم گردیده‌اند.

مرحوم آقای گلپایگانی همچنین فرمودند:

یک روز که ایشان اظهار تأسف می‌کردند، من گفتم: لابد خداوند متعال، شما را برای احیای آثار علمای بزرگ سابق و رونق دادن به حوزه علمیه قم و تربیت علما و طلاب ذخیره فرموده است. ایشان پاسخ دادند: ممکن است این طور باشد.<sup>۸</sup>

در این باره مرحوم آیت‌الله حاج‌شیخ‌علی صافی گلپایگانی با نقل خاطره‌ای از آیت‌الله بروجردی در زمان دستگیری ایشان می‌گوید:

من در یک ملاقاتی که ایشان با شاه داشت، وقتی دیدم خیلی عادی، مثل برخورد با سایر مردم، با او رفتار کرد، بعد به ایشان عرض کردم: این برخورد شما، ارادت ما را به شما بیشتر کرد، فرمودند: من با پدرش که قدرتمندتر از این بود و آن وقت‌ها من هم این قدرت را نداشتم، همین طور برخورد می‌کردم، این که جای خود دارد.

در توضیح فرمود: من از سفر حج که برمی‌گشتم برای زیارت به عتبات رفتم. آیات نجف، جمع شدند و به من فرمودند: اوضاع در ایران چگونه است؟ آیا می‌شود علیه رضاخان کاری کرد؟ در هر صورت مطالب آن جلسه لو رفته بود. وقتی به مرز ایران وارد شدم، دستگیر کردند و به تهران آوردند و در پادگان، بازداشت‌م کردند. رضاخان آمد با من ملاقات کند. برای هر دوی ما نیمکت گذاشتند، نشستیم. من برای اینکه بفهمانم تحت تأثیر قدرت و مقام

او قرار نگرفته‌ام، دستم را گذاشتم روی لبه نیمکت و به آن تکیه دادم. او حرف‌هایش را زد و مطالبی ردوبدل شد.

مرحوم آیت‌الله صافی گلپایگانی اضافه می‌کند:

همین سابقه مخالفت آیت‌الله بروجردی، با رضاخان بود که در مرتبه اول، وقتی از ایشان دعوت می‌شود به قم تشریف بیاورند، برخی مخالفت می‌کنند و می‌گویند: اگر آیت‌الله بروجردی به قم بیاید، چون رضاخان با ایشان مخالف است، برای حوزه قم مزاحمت ایجاد می‌کند و این به صلاح نیست.<sup>۹</sup>

از دیگر موضوعاتی که در این میان درخور مذاقه و پردازش است، همراهی شیخ‌احمد شاهرودی هنگام بازگشت آیت‌الله بروجردی به ایران است که برخی از منابع بدان اشاره کرده، یادآور شده‌اند، آن دو مأموریت محوله از جانب آیت‌الله اصفهانی و میرزای نایینی را در تهییج علما و مردم برخی از نقاط ایران بر ضد حکومت پهلوی، با هم به سرانجام رساندند. برخی از تلگراف‌نامه‌ها و دستوراتی هم که در این باره میان ارکان حرب کل کشور، ارکان حرب غرب کشور و دفتر مخصوص شاهنشاهی ردوبدل شده به همین موضوع توجه نموده، آن دو را به عنوان کسانی برشمرده‌اند که مأموریت داشتند مکتوبی را از آن حضرات عظام در مخالفت با رژیم حاکم به ایران بیاورند. اما در تلگراف‌نامه معتضدی، تنها از آیت‌الله بروجردی نام برده شده است که هنگام ورود به خاک ایران و بازداشت در قصر شیرین، کسی را همراه نداشته، به تنهایی نیز به سمت تهران اعزام شده است. جان کلام اینکه، در جریان حوادث بعدی هم که منجر به آزادی آیت‌الله از بازداشت موقت در تهران گردید، نامی از شیخ‌احمد شاهرودی در میان نیست و در منابع نیز نیامده است که او به همراه آیت‌الله بروجردی از بازداشت رهایی یافت.

از سوی دیگر همزمان با ورود آیت‌الله بروجردی به تهران، حادثه‌ای در حوالی زادگاه وی رخ داد که وی از بازداشت تهران به زودی رهایی یابد؛ این حادثه کشته شدن امیرلشکر عبدالله امیرطهماسبی<sup>۱۰</sup> در ۱۵ فروردین ۱۳۰۷ است که در آخرین روز سال پیش به قصد بازدید از راه‌های خوزستان و لرستان به آن مناطق رفته بود. اما پس از بازدید از اغلب راه‌ها، زمانی که می‌خواست عازم بروجرد شود، در دهکده‌ای به نام «رزان» (در بین خرم‌آباد و بروجرد)، هدف گلوله قرار گرفت و تن نیمه‌جانش به بروجرد منتقل گردید. از تهران چند پزشک از جمله دکتر سعید مالک (لقمان‌الملک) برای معاینه و نجات وی از مرگ به بروجرد عازم شدند اما تلاش آنان ثمری نبخشید و پس از انجام عمل جراحی، امیرطهماسبی درگذشت. این واقعه که رضاشاه را نگران ساخته بود، وی را به بروجرد کشاند. بنابراین



هنگامی که اتومبیل حامل آیت‌الله بروجردی به تهران وارد می‌شد، رضا پهلوی به زادگاه وی رفته، در تهران نبود و طبعاً در آنجا میان او و منسوبان خانواده آیت‌الله بروجردی دیداری دست می‌داد. درباره این دیدار روایت‌های متعددی در منابع وجود دارد که برخلاف اختلاف در شکل و صورت، نتیجه واحدی را دربردارند و آن تلاش مردم و علمای لرستان برای رهایی آیت‌الله از وضعیتی است که هنگام ورود به وطن خود برای او پیش آمده بود. از جمله همین روایت‌ها خاطره‌ای از آیت‌الله سیدمحمدحسین علوی طباطبایی است که در شرح آن دیدار از زبان پدر خویش می‌گوید:

... بروجرد مسجد شاهی دارد از مسجد شاه [امام خمینی کنونی] تهران بزرگ‌تر و زیباتر، آقا شیخ عبدالحسین [طباطبایی، شیخ الطایفه] در مسجد شاه بروجرد برایش [امیرطهماسب] اعلام ختم کرد. رسم بروجرد این است که دو جلسه ختم می‌گیرند، عصر و صبح. به تهران خبر دادند که طباطبایی‌ها [جنازه را] تشییع کردند و ختم گرفته‌اند. رضاخان گفت که من خودم برای ختم می‌آیم. پدرم می‌گفت صبح به مسجد شاه رفتیم و شبستان پر از نظامی‌ها بود. پشت‌بام مسجد هم نظامی‌ها ایستاده بودند. آقایان طباطبایی همه‌شان زیر گنبد نشسته بودند. دور گنبد پر شده بود. کنار محراب بین مرحوم حاج عبدالحسین و صدرالعلماء که هر دو از مشایخ بودند جایی برای شاه گذاشته بودند. آقا شیخ حسین نجفی رئیس حوزه بروجرد هم جلوی اتاق با دسته‌ای از طلبه‌ها نشسته بود. پدرم گفت رضاخان وارد مسجد شد. آمد جلوی ایوان ایستاد و کفش‌هایش را درآورد. تمام سران ارتش هم پشت سرش بودند و ایستادند و قائم‌مقام<sup>۱۱</sup> هم با او بود. حاج حسین می‌خواست زرنگی کند، آمد جلو سلام و تکریم کرد. شاه پرسید این کیست؟ قائم‌مقام گفت حاج شیخ حسین نجفی رئیس حوزه علمیه بروجرد است. شاه گفت پس سید عبدالحسین طباطبایی کجاست؟ گفتم آنجاست. شاه آمد نشست بین مرحوم صدرالعلماء و حاج عبدالحسین و گفت الرحمن بخوانند. الرحمن خواندند.

از خاطرات جالبی که پدرم می‌گفت این بود که آخوندی داشتیم [به نام] ملامحمدحسن [که] پیرمردی مقتدر بود. خیلی مختصر ده پانزده دقیقه منبر خوبی رفت. روضه‌ای خواند، رضاشاه داشت نگاه می‌کرد. ملامحمدحسن روی منبر رو کرد به شاه و گفت اعلیحضرتا عرض ادب به ساحت سید مظلومان منافی مقام سلطنت نیست. بعد شاه رو کرد به حاج عبدالحسین گفت آقا سیدحسین طباطبایی کیه؟ شیخ گفت از بنی اعمام ماست. حجت‌الاسلام آقای حاج سیدحسین [بروجردی که] مکه مشرف بودند برگشتند عتبات. بناست این روزها پیدایشان شود، این که در جلسه نیستند، عتباتند، شاه گفت خیر تهران است.



حاج‌عبدالحسین می‌دانست؛ قائم‌مقام قبلاً به او گفته بود، اما حسب ظاهر نمی‌دانست و به شاه گفت آقا سیدحسین عتبات است. شاه گفت نه تهرانند. حاج‌عبدالحسین گفت که نه ایشان بنا نبود تهران برود. اگر تهران می‌رفتند خبر می‌دادند. شاه گفت که نخیر ایشان تهران هستند. من گفتم بیاید تهران. سیدعبدالحسین نگاه کرد به رضاشاه گفت شما فرمودید؟ شاه بلند شد برود، مرحوم حاج‌عبدالحسین هم برخاست. آقایان هم بلند شدند. عبدالحسین مچ دست رضاشاه را گرفت و گفت به جان عبدالحسین نمی‌گذارم قدم بردارید، شما می‌خواهید بروید به لرستانی که ناامن است. این خیر اگر در بیوت علوین منتشر شود خدا می‌داند چه غوغایی خواهد کرد. شما باید دعای خیر بدرقه راهتان باشد. کاری کنید که به شما دعا کنند. شاه گفت که نه مسئله‌ای نیست. نگران نباشید، آزاد می‌شود. [سید] عبدالحسین گفت که نه به جان عبدالحسین تا دستور آزادی‌اش ندهید اجازه نمی‌دهم اعلیحضرت بروند. شاه نگاهی به قائم‌مقام کرد و گفت به تهران، تیمورتاش بگو آقا سیدحسین برود منزل ثقة‌الاسلام. ایشان عموی ما و وکیل بروجرد در مجلس [شورای ملی] بود. با شنیدن این دستور همه صلوات فرستادند. بعد [سید] عبدالحسین گفت که یقین داشته باشید که دعای خیر همه ما بدرقه راه شماست. رضاشاه گفت من هم به شما وعده می‌کنم مملکت را امن کنم، دیگر تکرار نمی‌شود این مطالب. بعد دست حاج‌عبدالحسین را گرفت و گفت که به حد شما در این شهر واقفم و پیش من هم احترام دارید. هر کاری داشتید مستقیم به خود من بنویسید. انجام می‌دهم. [بعد از آن] شاه رفت.<sup>۱۲</sup>

با وجود این، سیدمحمدصادق (نوه آیت‌الله بروجردی) در خاطره‌ای که پیش‌تر در مجله حوزه به چاپ رسیده، به جریان دیدار رضاشاه با آقا سیدعبدالحسین طباطبایی در بروجرد می‌پردازد که مطالب او هم در خور توجه است. وی این خاطره را از زبان آیت‌الله سیدمحمدباقر سلطانی می‌گوید که در آن زمان خود در بروجرد در مسجد شاه حضور داشته، دیدار آن دو را از نزدیک شاهد بوده است:

سادات طباطبایی بروجرد به مجرد شنیدن گرفتاری ایشان [آیت‌الله بروجردی]، در بیت بزرگ خاندان طباطبایی... حجت‌الاسلام آقا عبدالحسین فرزند عالم بزرگ آقا محمود صاحب کتاب (المواهب السنیه) [که در آن هنگام نزد مردم و دولت، منزلتی و قبلاً هم با شاه دیدارهایی داشت] اجتماع نمودند و از وی خواستند که نزد شاه شفاعت کند تا آیت‌الله را رها نماید. در آن هنگام، قتل سرلشکر طهماسبی وزیر فوائد عامه در بین راه بروجرد و خرم‌آباد اتفاق افتاد که اشتهاً به جای رضاخان کشته شده بود. برای او در مسجد جامع بروجرد<sup>۱۳</sup> مجلس ترحیم گذارده بودند. رضاشاه که برای دفع این غائله در بروجرد بسر می‌برد، به مجلس ترحیم

حاضر شد و در کنار آقاعبدالحسین بزرگ خاندان طباطبایی نشست. در حالی که اعضای خاندان دور او جمع بودند.

شاه از آقاعبدالحسین پرسید سیدحسین از خاندان شما کیست؟ او گفت من کسی بنام سیدحسین [را] نمی‌شناسم. [شاه] دو مرتبه پرسید و او همان پاسخ را داد تا اینکه گفت: کسی که نزد ما است آیت‌الله آقاحسین است که اکنون از حج برگشته و در عتبات به سر می‌برد. او مردی است که تمام اوقاتش به علم و تدریس و تألیف و مطالعه صرف می‌شود، به طوری که حتی با اعضای خاندان ما به جز سالی یک بار در ایام عید، تماس نمی‌گیرد. شاه گفت: پس این اخباری که از او به من می‌رسد چیست؟ سیدعبدالحسین گفت: به سر مبارک قسم که همه آنها دروغ است، و او الآن عازم زیارت مشهد و اقامت در آن شهر است و سزاوار است شما از او بخواهید که به بروجرد برگردد. این سخنان را سید به آن خاطر گفت که ذهن شاه را نسبت به آیت‌الله بروجردی که گفته بودند او در صدد شوراندن مردم بر ضد شاه است، پاک کند.<sup>۱۴</sup>

به هر روی اوضاع در تهران به گونه دیگری می‌گذشت؛ بر اساس یادداشت کوتاهی که کفیل ارکان حرب کل قشون در ۱۹ فروردین ۱۳۰۷ خطاب به رئیس دایره دژبانی نوشته است دستور رضا پهلوی ابتدا بر این دایره بوده است که آیت‌الله بروجردی را از کشور خارج کرده، مجدداً به عراق (به احتمال زیاد نجف) بازگردانند:

ریاست محترم دایره دژبانی

چون حسب‌الامر جهان مطاع مبارک بایستی حاج آقاحسین بروجردی مجدداً اعاده و از سرحد خارج گردد معهداً به اداره نقلیه کل قشون دستور داده شد یک دستگاه اتومبیل فرد کرایه کرده] و به اختیار آن دایره بگذارند که مشارالیه را از طریق غرب اعزام و تحت نظر مأمور اعزامی از سرحد خارج نمایند.

کفیل ارکان حرب کل قشون

از سوی دیگر تلگراف‌نامه دیگری موجود است که رئیس کل ارکان حرب لشکر غرب (سرهنگ رضاقلی) مخبره کرده، از ریاست ارکان حرب کل قشون کشور خواسته است سئوالات و ابهاماتی را که درباره مسافرت آیت‌الله بروجردی به عراق برایش پیش آمده، روشن گرداند:

تاریخ اصل: ۱۳۰۷/۱/۱۹

تاریخ وصول: ۱۳۰۷/۱/۱۹

تاریخ مخبره: ۱۳۰۷/۱/۱۹

تاریخ کشف: ۱۳۰۷/۱/۱۹

مقام رفیع ریاست ارکان حرب محترم کل قشون دامت شوکتہ حسب الامر جهان مطاع ملوکانه ارواحنا فداہ ابلاغ می‌دارد قدغن فرمائید تعیین نمایند حاجی آقاحسین بروجردی که هنگام مراجعت از بین‌النهرین مأمورین لشکر توقیف [کرده‌اند] و به مرکز اعزام شده همان شخص است که به واسطه دلتنگی و رنجش از عارف [قزوینی] به بین‌النهرین مسافرت نموده و یا که [شخص] دیگری است. در صورتی که در این خصوص سابقه [ای] باشد مستدعی است مقرر فرمائید از خود مشارالیه سئوال نموده مراتب را فوراً با همین مفتاح [تلگراف] اطلاع دهید که از شرف عرض خاکپای ملوکانه ارواحنا فداہ بگذرد.

ساعت ۴ عصر ۱۹/۱/۱۳۰ [نمره ۳۸]

رئیس ارکان حرب لشکر غرب سرهنگ رضاقلی

چنان که پیداست، تلگراف بالا در توضیح موضوع دلتنگی یا رنجش آیت‌الله بروجردی از میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی (شاعر معروف دوران مشروطه) خاموش مانده است؛ جوابیه‌ای هم که بلافاصله در همان روز بدان داده شده در این باره سکوت کرده، از چگونگی آن سخنی به میان نیاورده است. گیرنده این جوابیه رضاقلی خان است که چون امضایی در پای آن دیده نمی‌شود نمی‌توان گفت، فرستنده آن چه کسی بوده است. با وجود این، از فحوای تلگراف نامه چنین برمی‌آید که در تهران مأموران دایره دژبانی موضوع تلگراف نامه پیشین را با آیت‌الله بروجردی در میان گذاشته، پس از دریافت پاسخ وی مبنی بر اینکه از عارف قزوینی هیچ‌گونه دلتنگی و ناراحتی شخصی ندارد، تلگراف زیر را به رضاقلی خان فرستاده‌اند:

نمره ۲۵۸ ۱۹/۱/۱۳۰ [۱۳۰]

سرهنگ رضاقلی خان رئیس ارکان حرب لشکر غرب حاجی آقاحسین ولد مرحوم حاجی آقاعلی مدت هفده سال در بروجرد بوده قریب یک سال است که به بین‌النهرین رفته است. اظهار می‌دارد زمانی که عارف در دهکرد بود اهالی از نیات عارف نزد مشارالیه شکایت کرده او هم تلگرافی در این باب به دولت نموده بود. پس از یک ماه به بین‌النهرین رفت و می‌گوید که شخصاً رنجشی از عارف نداشته اکنون هم به موجب تلگراف آقای رئیس‌الوزراء [و] به توسط آقاسید ابوالحسن اصفهانی، بنابر خواهش اهالی به ایران مراجعت نموده است. مراتب را از شرف عرض خاکپای مبارک ملوکانه ارواحنا فداہ گذرانده، چون وسائل عودت مشارالیه [ادامه متن نامه موجود نیست].

با توجه به مطابقت زمانی و مکانی می‌توان مسافرت عارف قزوینی به بروجرد در سال ۱۳۰۵ش را که در مدت اقامت وی در آنجا حوادثی رخ داد، موجب اصلی بروز چنین

شائبه‌ای برای عوامل حکومتی دانست که علت مسافرت آیت‌الله بروجردی به نجف اشرف را ناراحتی و رنجش احتمالی وی از عارف بیندارند؛ طرفه آنکه در ۱۲ خرداد ۱۳۰۵ عارف قزوینی که از شعرای بنام دوران نهضت مشروطیت بود و به سبب ترس از جانش و به واسطه وضع زندگانی و عقاید خاصش، هر زمان خطری را احساس می‌کرد، با پیشنهاد فردی به نام میرزا حسین خان کاووسی (از شاعران و مشروطه‌خواهان بنام بروجرد) که بعدها شهرت نجارزاده را برگزید، به دهکده «گل زرد» در چند فرسخی بروجرد رفت و چند ماهی را در آنجا ساکن شد. با وجود این، همچنان از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و آینده خود بیمناک و در تب‌وتاب بوده، «تحت کنترل و نظارت روزافزون دولتیان آرام و قرار نداشت. کمتر بیرون می‌آمد و با کسی ملاقات و مجالست نمی‌نمود.<sup>۱۵</sup> افزون بر این به سبب دردی که در دستگاه گوارش داشت، رنج می‌کشید و اغلب اوقات به شدت به خود می‌پیچید تا اینکه به دعوت یکی از بزرگان دهکرد<sup>۱۶</sup> رهسپار آنجا شد. در این زمان شهربانی (نظمیه) بروجرد، کاووسی (میزبان عارف) را احضار و به وی اخطار کرد، دیگر بار که عارف به خانه او خواست بیاید به خانه‌اش راه ندهد.<sup>۱۷</sup>

شایان ذکر است، عارف در مدتی که در بروجرد ساکن بود، سگی به نام «ژونی» داشت که بدان علاقه می‌ورزید و هر جا که می‌رفت، ژونی را هم با خود می‌برد. به همین بهانه عده‌ای او را بی‌دین می‌گفتند و غالباً نزد حضرت آیت‌الله بروجردی از عارف بدگویی می‌کردند. اما آیت‌الله آنها را نصیحت می‌کرد که «در کار مردم تفرس و تفتیش نکنند». این افراد برای تخریب شخصیت عارف و بدجلوه دادن وی در نگاه آیت‌الله بروجردی پنهانی مقداری آشغال روی قفل در خانه آن حضرت مالیده، سپس چنین شایع کردند که این اهانت به دستور عارف قزوینی انجام گرفته است.<sup>۱۸</sup> این حادثه در میان اهالی بروجرد تنفر شدیدی نسبت به عارف ایجاد نموده مردم بدو با خشم می‌نگریستند. به دنبال آن، روزی عارف با چند نفر از دوستانش از کوچه‌ای می‌گذشت که بر حسب اتفاق با آیت‌الله بروجردی و جمعی از مریدان وی روبرو شد. در این برخورد غیرمنتظره، فرصتی پیش آمد [که] چند نفر از همراهان آیت‌الله، عارف را متهم به آن هنجار زشت و نابخردانه نمایند. اما آیت‌الله بروجردی با عکس‌العمل و ژرف‌اندیشی ممتازی که داشتند، بلافاصله می‌گویند عارف از این قبیل کارها و اعمال زشت مبرا و به دور است. عارف مرد فهمیده‌ای است و این کار را نمی‌کند.<sup>۱۹</sup> چند روز بعد مرگ ناگهانی سگ عارف بهانه دیگری به دست عده‌ای از اهالی بروجرد داد و چون عارف آن حیوان را در پارچه‌ای پیچیده دفن کرده بود، او را لامذهب و بی‌بندوبار می‌خواندند. این قضیه بالا گرفت و منجر به تعطیلی بازار شهر گردید، تا اینکه

«مردم به منزل آیت‌الله می‌روند. ایشان از آنها [مردم] تقاضا می‌کند سران صنوف را نزدشان بفرستند. هنگامی که سر صنف‌ها خدمت آیت‌الله می‌روند از آنها درخواست می‌کنند که عاجلاً دکان‌های مردم را باز کنند و بالاخره قال این مطلب کنده می‌شود. یک یا دو روز بعد، عارف صبح زود، خودش یکه و تنها خدمت آیت‌الله بروجردی می‌رود و عرض می‌کند، من هر اندازه بی‌دین باشم، بالاخره شما را از دانشمندان این مملکت می‌دانم و برای شما احترام قائلم. چطور دست به همچون کار زشتی [اشاره به مالیدن آشغال به قفل در منزل] خواهم زد. آیت‌الله می‌فرماید احتیاج به این دلایل نیست. من شما را مردی فهمیده می‌دانم و یقین دارم گرد چنین کارهایی که دور از شأن شماست، نخواهید گردید.<sup>۲۰</sup> آیت‌الله بروجردی در ادامه این دیدار، با احتمال به این که شاید یکی از جاهلان شهر به وی اهانتی نماید یا این که خطری جدی بدو برسد، به عارف پیشنهاد می‌کند «چنانچه خودتان هم صلاح بدانید بهتر است از بروجرد بروید.»<sup>۲۱</sup> عارف نیز می‌پذیرد و بروجرد را ترک می‌کند.

محمد رضا والی‌زاده معجزی، که خود از مردم لرستان بوده، با اشاره به این وقایع، یادآور می‌شود، چون شهربانی آن وقت عارف را تحت نظر داشت، در این اوان به دربار گزارش کرد که آیت‌الله بروجردی عارف را از شهر و از تحت نظارت مستقیم حکومت بدور ساخت. او بر این باور است که بر پایه همین گزارش هم، رضاشاه از آیت‌الله بروجردی کدورتی پیدا کرد و برای بازداشت آیت‌الله هنگام بازگشت از نجف، دلیل دیگری به غیر از آن را نمی‌یابد. هر چند چنین دلیلی برای دستگیری آیت‌الله بروجردی و تحت نظر قرار دادن و انتقال وی به تهران نه تنها هیچ سنخیت کافی ندارد بلکه اسناد بازخوانی شده در این مقاله هم، بر این تأکید و تأیید دارند که گرفتاری وی هنگام بازگشت به کشور بیشتر بر این دلیل استوار است که دستگاه شهربانی بر پایه گزارش‌های رسیده اطمینان حاصل کرده بود که او حامل پیام‌هایی از سوی علمای نجف به مردم ایران به ویژه اهالی فارس و لرستان بوده و به دنبال آن تلاش دارد مردم را بر ضد حکومت پهلوی بشوراند.

آیت‌الله بروجردی سه ماه را در بازداشتگاه تهران تحت نظر شهربانی مانده، در بعد از ظهر ۱۸ فروردین ۱۳۰۷ بنا بر تلگراف‌نامه زیر که سیدخلیل‌خان (از مأموران دولتی بروجرد) خطاب به ریاست ارکان حرب کل قشون کشور مخابره کرده، از آن وضعیت رهایی یافت:

مقام منبع ریاست محترم ارکان حرب کل قشون دامت شوکتہ نمره رمز ۳۰۲ از شرف عرض خاکپای جواهر آستان مبارک ملوکانه ارواحنا فداه گذشت. عین فرمایش ملوکانه را ذیلاً به عرض مبارک می‌رساند. فرمودند روز اول هم آوردن شخص مزبور به طهران برخلاف بوده و ابداً دستوری راجع به اعزام مشارالیه به مرکز نداده‌ام. همانطور هیأت دولت اظهار

داشته‌اند حاج آقا حسین را عودت داده و از سرحد خارجش نمایند.

ساعت ۶:۳۰ عصر ۱/۱۸/۱۳۰ [نمره ۶۰۴]

فدوی خلیل

دو روز بعد، حسین شکوه (شکوه‌الملک) که چندی پیش ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی را در عهده تصدی گرفته بود، تلگراف‌نامه‌ای را که تا حدودی با مضمون تلگراف‌نامه پیشین همسانی دارد، به همان ریاست ارکان حرب کل قشون فرستاد که در آن به صراحت جریان دستگیری آیت‌الله بروجردی و انتقال وی به تهران را یک سوء تفاهم تلقی نموده در ادامه نیز به دستور رضاشاه از مخاطب تلگراف‌نامه خواسته است آیت‌الله را آزاد و هر طور که میل دارند رفتار نمایند.

از بروجرد به طهران

تاریخ وصول: ۱/۲۰/۱۳۰۷

ارکان حرب محترم کل قشون بر حسب امر مطاع بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی روحنا فداه ابلاغ می‌نمایند مطابق تحقیقاتی که به عمل آمده در باب اعزام جناب مستطاب آقای حاج آقا حسین بروجردی به طهران سوء تفاهمی از طرف مأمورین شده است. ایشان آزاد هستند و برای مسافرت به بروجرد یا توقف در طهران مانعی ندارند. به ایشان اطلاع بدهید هر طور خودشان میل دارند رفتار نمایند.

۱۶۴

۲۰ فروردین ۱۳۰۷ نمره ۸۲

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی حسین

در پی همین دستورنامه‌ها، کفیل ارکان حرب کل قشون، بی‌درنگ در یادداشتی رئیس دایره دژبانی تهران را از جریان آزاد بودن آیت‌الله بروجردی آگاه ساخت و ضمن اشعار تلگراف‌نامه دستور رسیده از بروجرد یادآور شد، آیت‌الله بروجردی پس از رهایی مختار است که در تهران بماند یا به زادگاه خود بازگردد:

نمره ۲۸۵ تاریخ ۷/۱/۲۰ [۱۳۰]

ریاست محترم دایره دژبانی چون از قرار معلوم در اعزام جناب مستطاب آقای حاجی آقا حسین بروجردی به طهران سوء تفاهمی از طرف مأمورین رخ داده علیهذا حسب الامر جهانمطاع مبارک بندگان اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی ارواحنا فداه معزیه‌ایه آزاد و لازم است فوراً به ایشان اطلاع دهید که هر طور مایل هستند، اعم از توقف در طهران یا عزیمت به بروجرد، رفتار نمایند.

کفیل ارکان حرب کل قشون

در اینجا بایسته است، درباره تلگراف‌نامه‌های آمده در سطور پیشین - که به عنوان سند آزادی آیت‌الله بروجردی از بازداشت غیرموجه دوران حکومت رضا پهلوی در تهران تلقی می‌شود - نکاتی مورد توجه قرار گیرد؛ نخست سوء تفاهمی که رضاشاه و به دنبال او دستگاه انتظامی و اجرایی حکومت درباره آیت‌الله بروجردی بدان اشاره می‌کنند: با توجه به آنکه سرهنگ مهدی معتمدی تصریح می‌کند «نوشتجات توقیفی نیز که حاوی بعضی یادداشت‌ها راجع به اجتماع علما در قم و غیره می‌باشد [متعاقباً] تقدیم خواهد شد.» نمی‌تواند تنها یک سوء تفاهم باشد بلکه واقعیت امر این است که برای حکومت تازه به قدرت رسیده پهلوی، نقش اشخاص پرنفوذ و شناخته شده‌ای همچون آیت‌الله سیدحسین بروجردی که می‌توانست برای شوراندن مردم نقاط مختلف ایران، به ویژه مناطق غرب که خود بزرگ شده آنجا بود و چندین سال در میان مردم آن منطقه نقطه اتکا و محل اعتباری به شمار می‌آمد، اهمیت فوق‌العاده پیدا می‌کند و رژیم با درک درست از جایگاه آیت‌الله بروجردی و وضعیت نابهنجار و بحرانی خود که ترور امیرطهماسبی مبین آن است، نمی‌خواست حکومت به طور مستقیم رودرروی مردم و به ویژه منطقه غرب کشور قرار گیرد و لذا صلاح خود را در آن دانست که با سوء تفاهم خواندن دستگیری ایشان، از کنار این قضیه گذشته و دستور آزادی معظم‌له را صادر کند.

نکته دوم نسبت دادن این به اصطلاح سوء تفاهم و در اصل گرفتاری پیش آمده برای آیت‌الله به مأموران یا هیأت دولت است که در چند تلگراف‌نامه پایانی این مقاله به صراحت از آن یاد شده است. رضاشاه در این تلگراف‌ها به گونه‌ای خواسته است دامن خود را از این مسئله پاک نشان دهد؛ این در صورتی است که با دقت در کلیت خاطرات و اسناد گزارش شده در مقاله حاضر، می‌توان دریافت، برخلاف آن گزارش‌ها، رضاشاه از ابتدای ورود آیت‌الله بروجردی به خاک ایران و جریان دستگیری وی در مرز قصرشیرین و همین‌طور از دلایل این دستگیری و انتقال او به تهران آگاهی داشته چه بسا به دستور همو نیز آیت‌الله بروجردی دستگیر و به تهران منتقل گردید. در این باره شایسته است، خاطره سیدمحمدصادق (نوه آیت‌الله بروجردی) که در سطور بالا از زبان آیت‌الله سیدمحمدباقر سلطانی بازگو شد، بیشتر مورد توجه و مذاقه قرار گیرد.

نکته سوم دال بر فعالیت عوامل اطلاعاتی و مأموران جاسوسی حکومت رضا پهلوی در مناطق مختلف داخلی و مرزهای خارجی است که در همان اوان تازه تأسیس یافته از جلسه‌های خصوصی و محرمانه هم اخباری را به مرکز گزارش می‌کردند. در این باره آیت‌الله محمد واعظزاده خراسانی که در کتاب مستقلی به زندگی آیت‌الله‌العظمی بروجردی پرداخته است، خاطره‌ای را بیان می‌کند که نشان می‌دهد، رضاشاه از آن جلسه محرمانه‌ای که در نجف اشرف



در منزل میرزای نایینی با حضور چند نفر برپا و درباره چگونگی ضدیت و مخالفت با حکومت پهلوی گفت و گو شد، آگاه بوده است.<sup>۳۳</sup>

آیت الله بروجردی بعد از آزادی، یک ماه و اندی در منزل میرزا محمد تقی ثقة الاسلام بروجردی که در همان زمان نماینده مردم بروجرد در ششمین دوره مجلس شورای ملی (افتتاح: تیر ۱۳۰۵ و اختتام: مرداد ۱۳۰۷) بود، اقامت گزید. علوی طباطبایی درباره چگونگی رفتن وی به منزل ثقة الاسلام بروجردی، خاطره‌ای را از زبان پدرش بازگو کرده که خواندنی است:

... پدرم از قول ثقة الاسلام نقل [می کرد که] بعد از ظهر بود خوابیده بودم. تلفن زنگ زد. [آن موقع میرزا مهدی قلی خان] مخبر السلطنه [هدایت] رئیس الوزراء بود. [میرزا محمود خان] محتشم السلطنه اسفندیاری [هم] رئیس مجلس شورای ملی بود. مرحوم ثقة الاسلام حریمی داشت [که] محترم بود. رضاشاه هم به او نظر داشت... تلفن زنگ زد من گوشی را برداشتم. مخبر السلطنه بود. گفت ثقة الاسلام بیداری؟ گفتم بله. گفت پاشو لباس هایت را پوش بیا دم در با هم جایی برویم. گفتم خبری است؟ گفت: بله. گفتم چه خبر؟ گفت بعد می گویم. ثقة الاسلام گفت من رفتم دم در مخبر السلطنه و محتشم السلطنه اسفندیاری در ماشین بودند. من را هم سوار کردند. رفتیم ارکان حرب. پرسیدم چی شده؟ [یکی از آن دو] گفت آقای حاج آقا حسین آنجاست. گفتم چطور آقای حاج آقا حسین آنجا بودند. چرا تا حالا به من نگفتید؟ گفت نمیدانستیم. گفتم چی شده بود؟ گفت رسیده بود بلا ولی به خیر گذشت. خود مرحوم ثقة الاسلام به پدرم گفته بود که ما هم نشسته بودیم. مخبر السلطنه هدایت بود. محتشم السلطنه اسفندیاری بود. چند نفر دیگر هم نشسته بودند. آقا را وارد کردند. اینها نمی شناختند حاج آقا حسین کیست. اما مرا می شناختند. برای این که من حد آقا سید حسین را به اینها نشان بدهم، آقا که وارد شد با عجله رفتم خودم را روی قدم‌های آقای بروجردی انداختم. با اینکه ثقة الاسلام از آقای بروجردی [در آن زمان] از نظر علمی و شخصیتی جلوتر بود. گفت که آقا من را بغل کرد و بوسید و هم آقا چشم هایش اشک آلود شد و هم من. و مجلس خیلی تحت تأثیر قرار گرفت. مخبر السلطنه [از آقای بروجردی] عذرخواهی کرد و گفت که اعلیحضرت خواستند که میهمان آقای ثقة الاسلام باشید.<sup>۳۳</sup>

رضاشاه چند روز پس از آن، بیشتر به منظور دلجویی درخواست کرد با آیت الله بروجردی دیدار کند. او در این دیدار که در فضای باز باغ دربار صورت پذیرفت، از آیت الله خواهش نمود چنانچه مطلبی یا درخواستی دارد اظهار نماید تا انجام دهد. آیت الله نیز انجام دو کار را از

او خواست؛ اول اینکه در «این چند شب که در ارکان حرب بوده‌ام، بعضی از سربازان غذای خود را روی عقیده مذهبی [که دارند] نزد من آورده و [من] بر آن دعا خوانده‌ام. به عقیده من چنانچه [نظری] به بهبود وضع تغذیه این سربازان بکنی موجب طول عمر خواهد بود. رضاشاه رو به قائم‌مقام‌الملک [که در آن دیدار حضور داشت] کرده و می‌گوید نخستین بار است که از یک نفر... می‌شنوم که منافع دیگران را به منافع خود ترجیح می‌دهد.<sup>۲۴</sup> دوم اینکه فاصله را با روحانیت زیاد نکند و «به نصایح و هشدارهای آنان که صرفاً از روی دلسوزی به حال مردم و تحفظ مبانی دین است توجه کند.»<sup>۲۵</sup>

از برخی منابع چنین برمی‌آید که در همین دیدار رضاشاه بنا بر خواسته سادات بروجرد از وی خواست به زادگاه خود بازگردد. اما آیت‌الله بروجردی در پاسخ می‌گوید: «من نذر کرده‌ام حضرت رضا علیه‌السلام را زیارت کنم و پس از زیارت آن حضرت به بروجرد برگردم.»<sup>۲۶</sup> در آخر آنچه باید مورد توجه و مذاقه قرار گیرد، شیوه و دأب آیت‌الله بروجردی نسبت به مسائل سیاسی است. ایشان با توجه به اتفاقات عصر مشروطه، تا تمامی جوانب یک امر بر ایشان آشکار نمی‌گشت، به مسئله‌ای ورود پیدا نمی‌کردند تا مبادا به دین و حیثیت اسلامی لطمه‌ای وارد شود. این شیوه آیت‌الله بروجردی باعث گشته گروهی از نویسندگان به اشتباه بیان کنند ایشان «هرگز نقش یک ناراضی سیاسی را ایفا نکرد.»<sup>۲۷</sup> و این در حالی است که بر اساس مستندات تاریخی، آیت‌الله بروجردی هرگاه کیان اسلام را در خطر می‌دیدند وارد عمل شده و نسبت به حکومت پهلوی موضع‌گیری می‌نمودند؛ از جمله در پی بیانیه پنج‌ماده‌ای که آیت‌الله حاج حسین قمی به اطلاع هیأت حاکمه رسانده بود و در آن خواستار ۱- آزاد گذاردن زنان در امر حجاب‌داری ۲- لغو اجبار اتحاد شکل ۳- منع فروش مشروبات الکلی ۴- عمل به موقوفات ۵- تدریس قرآن و شرعیات در مدارس، شده بود، آیت‌الله بروجردی نیز برای حمایت از مواضع آیت‌الله قمی در بروجرد جلسه‌ای تشکیل دادند و در پایان جلسه به این نتیجه رسیدند که طی تلگرافی به نخست‌وزیر وقت، اعتراض خود را اینگونه اعلام نمایند:

مطالب پیشنهاد شده از سوی آیت‌الله قمی مطالب ما هم هست چنان که با پیشنهادات ایشان موافقت نشود شخصاً به تهران حرکت می‌کنم و مسئول عواقب آن زعمای امور خواهند بود.<sup>۲۸</sup>

مخبره این تلگراف و انعکاس خبر امکان حرکت ایشان به تهران صدها تلگراف از ناحیه رؤسای عشایر غرب کشور را به همراه داشت که در صورت حرکت ایشان به تهران، همه ما وظیفه خواهیم داشت، با افراد خود در معیت ایشان به تهران حرکت کنیم. این تلگراف اثر خود را گذاشت و در هیأت حاکمه مطرح شد که اگر آیت‌الله بروجردی به تهران بیایند، وضع

درستان به هم خواهد خورد. پس بهتر است هر چه زودتر موافقت بشود. لذا هیأت دولت با مواد درخواست ایشان موافقت کرد.<sup>۲۹</sup>

### پانوشتها

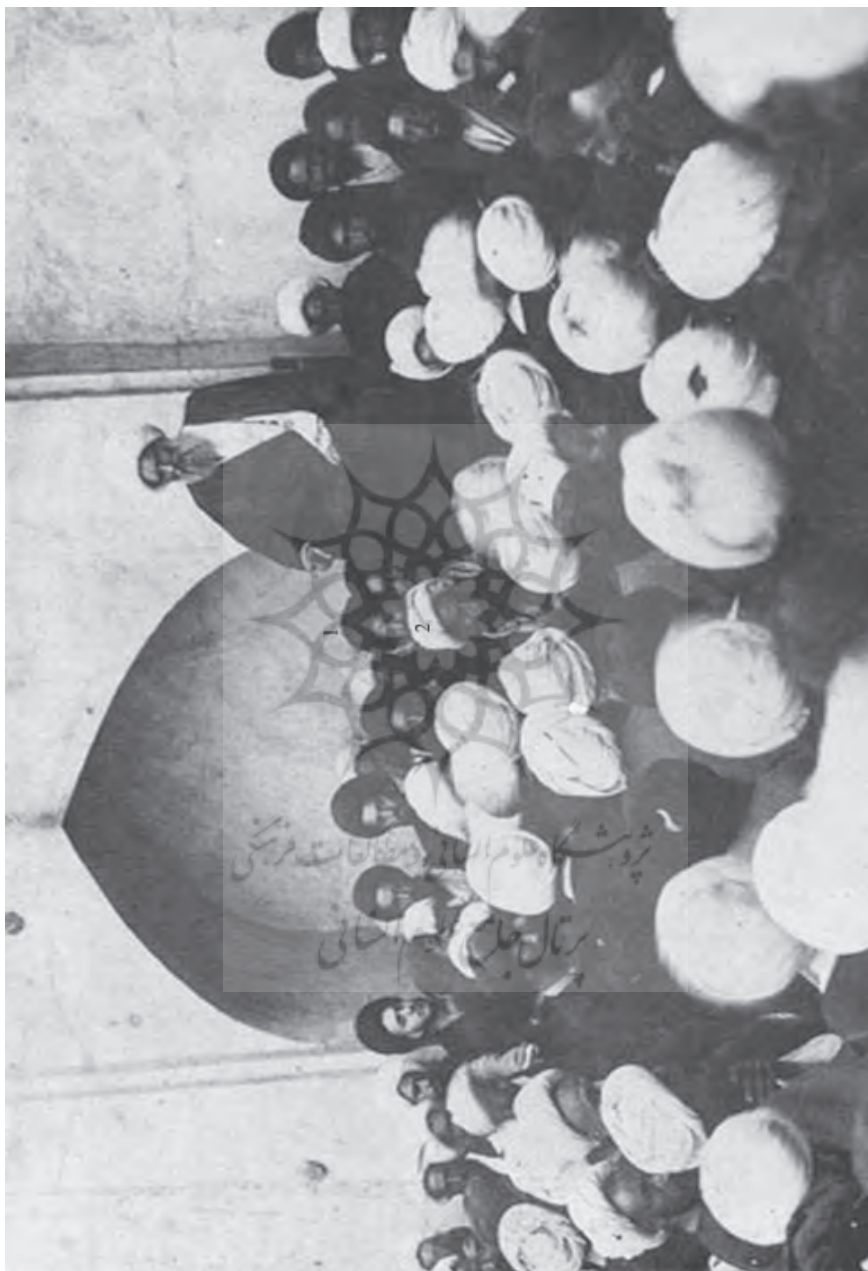
- ۱- بصیرت منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۶ش، صص ۴۲۵ و ۴۲۶.
- ۲- حسینیان، روح‌الله، تاریخ سیاسی تشیع تا تشکیل حوزه علمیه قم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ اول، ۱۳۸۰، ص ۴۰۱.
- ۳- همان، ص ۴۰۴.
- ۴- واعظزاده خراسانی، محمد، زندگی آیت‌الله‌العظمی بروجردی، به کوشش سیدجلال میرآقایی، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۷۹ش، ص ۴۸.
- ۵- بصیرت منش، ص ۴۲۷.
- ۶- محمد شاه‌بختی در ۱۲۶۵ش در اشتهارد کرج به دنیا آمد. در اوایل جوانی به خدمت قزاقخانه درآمد و در آترپاد همدان، قزوین و اصفهان مشغول شد. در ۱۲۹۹ش جزو اردوی رضاخان میرپنج (رضا پهلوی) در حمله به تهران شرکت جست که در همین مأموریت درجه سرتیپی گرفت.
- ۷- آیت‌الله شیخ‌احمد شاهرودی فرزند محمدعلی در سال ۱۲۸۲ قمری در شاهرود متولد و در ۱۵ محرم ۱۳۵۰ قمری در تهران دارفانی را وداع گفت. بدنش را به قم منتقل کردند و در قبرستان نو قم به خاک سپرده شد. پدرش ملامحمدعلی شاهرودی از جمله شاگردان سیدابراهیم قزوینی، صاحب «ضوابط» بود. شیخ‌احمد در دامان پدر پرورش یافت، مقدمات را در شاهرود فراگرفت و برای بهره‌مندی از بزرگانی همچون حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و آخوند ملامحمد کاظم خراسانی به نجف اشرف مشرف شد. وی دانشمندی فاضل، متکلم، بحاث و سخت‌کوش در پاسخگویی به شبهات بود. تألیفات زیادی در ردّ و پاسخ‌گویی به اعتقادات فرق مخالف با اسلام داشته است که به شرح زیر می‌باشد:
- ۱) ازاله‌الاهام فی جواب ینابیع الاسلام (۲) ایقاظ النائمین (۳) مرآت‌العارفرین فی دفع شبهات المبتطلین (۴) تنبیه‌الغافلین (۵) حق‌المبین (۶) مدینه‌الاسلام و روح‌التمدن. همچنین تفسیری که در آن به ردّ بعضی از مطالبی که در تفسیر شیخ طنطاوی معروف به الزواهر و الجواهر آمده پرداخته است اما کامل نیست و به پایان نرسیده است. از شیخ‌احمد شاهرودی عده‌ای روایت می‌کنند از جمله آنها مرحوم سیدشهاب‌الدین حسینی معروف به نجفی مرعشی نسب‌شناس معاصر می‌باشد.
- ۸- شکوه فقاهت، یادنامه مرحوم آیت‌الله حاج آقا‌حسین بروجردی، تهیه و نشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مقاله: نگرشی بر زندگانی آیت‌الله‌العظمی بروجردی، کریمی جهرمی، علی، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۲۸.
- ۹- مجله حوزه، شم ۴۴-۴۳، صص ۱۱۵-۱۱۴.

- ۱۰- عبدالله امیرطهماسبی فرزند میرزاحسن در حدود ۱۲۶۰ش در تهران زاده شد. پس از گذراندن تحصیلات اولیه با درجه افسری قزاقخانه فارغ‌التحصیل گردید. در ۱۲۹۸ش نیز با درجه امیرتومانی (سپهبدی) به ریاست گارد محافظ احمدشاه قاجار منصوب شد. بعد از کودتای ۱۲۹۹ش مورد توجه رضاخان سردارسپه قرار گرفته، امیرلشکری دریافت کرد. فرماندهی لشکر آذربایجان به همراه امور استانداری آن ولایت، از دیگر مشاغل مهم وی در این زمان است که نفوذ و قدرت درخوری را در آنجا به دست آورد. او تا ۱۳۰۴ش در آذربایجان ماند. پس از آن معاون پارلمانی وزارت جنگ و بعد از تغییر سلطنت قاجاریه به پهلوی مأمور اخراج محمدحسن میرزا و خانواده احمدشاه گردید. در نخستین کابینه‌ای که در دوران سلطنت پهلوی به ریاست محمدعلی فروغی تشکیل شد، به وزارت جنگ ننشست. اما چندی بعد جایش را با وزیری فوائد عامه عوض کرد و بدان وزارتخانه رفت. تا اینکه در اوایل ۱۳۰۷ش که برای بازدید از راه‌های خوزستان و لرستان بدان مناطق سفر کرده بود، توسط عده‌ای مسلح به قتل رسید. (ر.ک: عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۱، تهران، نشر گفتار و نشر علم، ۱۳۸۰ش، صص ۱۹۸ و ۱۹۹).
- ۱۱- حاج‌آقارضا معروف و ملقب به قائم‌مقام‌الملک رشتی فرزند حاج‌ملا مهدی شریعتمدار است که بعدها به سبب آنکه پدربزرگش حاج‌ملا رفیع نام داشت، شهرت رفیع را برگزید و بدان مشهور گردید. او در ۱۲۶۶ش به دنیا آمد و پس از تحصیلات اولیه، علوم حوزوی را هم فراگرفته لباس روحانیت بر تن کرد. در هنگامه نهضت مشروطیت با مشروطه‌خواهان همراهی نمود، لیکن از سال‌ها قبل که با سفارت روس روابط خوبی برقرار کرده بود، سال‌ها آن را نگه داشت. به همین سبب در ۱۳۳۴ق به سمت آتاشه (وابسته) افتخاری سفارت تزار روس انتخاب شد. در ۱۲۹۷ش در خیابان شاه‌آباد تهران یک بار به جانش سوء قصد شد که نتوانست از آن جان سالم بدر برد. پس از کودتای ۱۲۹۹ش بازداشت و زندانی گردید تا اینکه رهایی یافت و سال‌ها در کنار رضاخان مانده همواره در سفر و حضر همراه وی بود. در همان روزهای نخست که رضا پهلوی به سلطنت نشست عبا و عمامه را به کت و شلوار و کراوات تبدیل ساخت. در دوره ششم نیز نماینده مجلس شورای ملی شد. اما زمان زیادی نگذشت که مورد بی‌مهری رضاشاه قرار گرفته مدتی به زندان افتاد. در عصر پهلوی دوم از مشاوران محمدرضا پهلوی شد. در دوره‌های ۱۴ تا ۱۷ به نمایندگی دست یافت. بعد از کودتای ۱۳۳۲ش یک بار هم نماینده مجلس سنا شد. در اوایل دهه ۱۳۴۰ش با اصلاحات ارضی مخالفت نمود که این امر موجب شد به دربار راهش ندهند. مرگ رفیع در ۱۳۴۳ش در تهران رخ داد. (ر.ک: عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۲، تهران، نشر گفتار و نشر علم، ۱۳۸۰ش، صص ۷۳۴ تا ۷۴۶).
- ۱۲- «او خدا را باور داشت...»، همان‌جا.
- ۱۳- شهر بروجرد دو مسجد مشهور و بنام دارد که یکی مسجد جامع نام دارد و از کهن‌ترین مساجد ساخته شده در سده‌های نخستین اسلامی در ایران به شمار می‌رود. دیگری هم به مسجد سلطانی یا شاه معروف است که در دوره قاجاریان، زمانی که محمدتقی میرزاحسام‌السلطنه حکومت بروجرد را داشت بنا شده است. مجلس ختم امیرطهماسبی در نیمه فروردین ۱۳۰۷ در همین مسجد اخیر برگزار شده بود که گوینده به اشتباه آن را مسجد جامع گفته است.
- ۱۴- واعظزاده خراسانی، صص ۴۹ و ۵۰.
- ۱۵- احمدی طباطبایی، علی محمد، تاریخ مختصر سیاسی و اجتماعی بروجرد، تهران، حروفیه، ۱۳۸۴ش، ص ۷۸.
- ۱۶- دهکرد از دهستان‌های الانجرد شهرستان بروجرد که در چند کیلومتری جنوب آن قرار دارد.
- ۱۷- احمدی طباطبایی، ص ۷۹.
- ۱۸- والی‌زاده معجزی، محمدرضا، تاریخ لرستان روزگار پهلوی، به کوشش حسین و محمد والی‌زاده معجزی، تهران، حروفیه، ۱۳۸۲ش، ص ۲۵۷.
- ۱۹- همان‌جا؛ احمدی طباطبایی، ص ۸۱.
- ۲۰- والی‌زاده معجزی، همان‌جا.
- ۲۱- همان‌جا.
- ۲۲- واعظزاده خراسانی، ص ۴۹.
- ۲۳- «او خدا را باور داشت...»، همان‌جا.
- ۲۴- والی‌زاده معجزی، ص ۲۵۸.
- ۲۵- بصیرت‌منش، صص ۴۲۸ و ۴۲۹؛ واعظزاده خراسانی، همان‌جا.

## فصلنامه مطالعات نابین

- ۲۶- واعظزاده خراسانی، ص ۵۱.
- ۲۷- ناظم‌زاده، «جامعه‌شناسی یک فقیه ماندگار»، شرق، شم (۱۲) یادنامه ویژه آیت‌الله بروجردی، فروردین (۱۳۸۵)، ص ۱۶.
- ۲۸- مجله حوزه، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰، ج ۴۴-۴۳، ص ۵۴.
- ۲۹- ثمری، محمدرضا، شکوه شیعه، تهران، مرکز اسناد، ۱۳۸۷، ص ۱۳۶.





آخوند خراسانی بر منبر تدریس در نجف اشرف. ۱. آیت‌الله بروجردی. ۲. آیت‌الله کمپانی



آیت‌الله بروجردی بر منبر تدریس در حرم معصومه (س)





کتاب تلگراف فغانی از  
نرمه وارده  
تاریخ اصل ۱۳۰۵ ماه ۴  
تاریخ شماره ۱۳۰۶ ماه ۶

اسم کتب کتبه  
تاریخ وصول ۲۵  
تاریخ کتب ۱۳۰۰  
ماه ۱۳۰۰

ارکان حرب کل قشون  
مرموزات

محرران  
مترجمان

رأیت محم دران حرب کتون طبق راپرت رتبر دران حرب کتبره مستند به  
مراسته خبرال قشون کتبر ایران مقیم بغداد میباشد شیخ احمد شاهرود در وجه آقا حسین بروجردی  
از طرف آقا میرزا حسین نایبی و آقا سید ابوالحسن امینی حامد بعضی نوشته جات  
بر ضد سیادت محلت برار اغلب علماء ایران میباشد و از طرفی قصر تصد مسافرت  
ایران دارند و گرچه از طرف خبرال قشون کتبر نیز در جدولی از مسافرت آنها اندام  
و له بر شس دران حرب نیز فوراً دستور داده شد بوسیله مقدسین مخفی و مأمورین زرک درود  
آنها را قبله شهر کرمان آن اطلاع حاصل نموده قبل از آنکه وارد تهران شوند بوسیله  
مأمورین اسناد و نوشته جات آنها را با خود خرد سازیم هم محرمانه به طهران اعزام دارند  
شهرت چنانچه در این موضوع دران حرب محم کل نظر بایسته دارند و در حق خواننده متصفا



اسم کشف کننده	از	کشف تلگراف
تاریخ وصول	ماه ۱۳۰	نمره وارده
تاریخ کشف	ماه ۱۳۰	تاریخ اصل
مراجعه	ماه ۱۳۰	تاریخ مجازه

ارکانخوب کل فشنون

مرموزات

ص ۲  
 به دستور ارمان و بزرگوارانند در مهراب فرخ امار ۳۵/۹/۱۳۰۲  
 در تاریخ ۲۵/۹/۱۳۰۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی

۱۳۰۶



کتاب تلگرافی قرآنی از طرف  
 شماره ۱۳۰۶  
 تاریخ امل ۱۳۰۶ ماه ۱۳۰۶  
 تاریخ شماره ۱۳۰۶ ماه ۱۳۰۶  
 تاریخ وصول ۱۳۰۶ ماه ۱۳۰۶  
 تاریخ کتب ۱۳۰۶ ماه ۱۳۰۶

مرموذات

اداره محترمہ در ان حرب کتون عین راپرت واصلہ فرمائے گردان ہو جو برابرا لخصہ  
 در ان حرب محم کتون زید روح شود بعد الذوان عین راپرت نظیمہ والعرین  
 مبارک میرساند اثبات راتہ بین اہل لست کہ شیخ عبد اللہ محمد از قم تلفوزہ بہ اناج  
 محمد رابع بہ تفسہ اہنہان نوردہ ش رابہ ہم باانا عبد الحسین خبا خبا و د سیر امان  
 نذرہ نمودہ اندانا عبد الحسین اطار دانستہ است الروضتہ تم ہم حوزہ باند با  
 آم آفایان حرکت خرابہم نمود لطف تم بعد آنا شیخ حسین اطار دانستہ کہ با وضعت  
 امروزہ برستان مکنج ملت آم ماہ حرکت نیامہ جدا من کتب تعریف منم و الرلوزم  
 حوزم بقم میروم فخلہ اندام نوردہ اند فائتہ العار سلورد برار جبرگہ از این اندام کتفر  
 ما مور محضہ ہر از خم آباد بعین واخام گردید کہ چنانچہ اندام تہ بود عبادت انانرا  
 خوشی گذارہ و قریا جبرگہ بہر آید ۲۵۵۳ زانہم نگرین ہر تہہ شہ نجی



کشف تلگراف لورگان و کربلای معلی

اسم کشف کننده: ...

تاریخ وصول: ...

تاریخ کشف: ...

پارکانه: کل نشون

شماره: ۱۲

تاریخ اصل: ...

تاریخ عکاسی: ...

مرموزات

مراجعه: ...

مقام رفیع ریاست محترم لورگان کربلای معلی دست شوالیه محترم معروض  
 در اواسط آذرماه سنه ماضیه طبق اطلاع واحده از خصال قولول گری و  
 علیه معین بغداد و نفر ظرایب این علم یکی لایح اعدا هرودی و دیگری  
 حاصی لاجمین بروجرودی با بعضی نوشیجات برقیه بسیارست هرست از  
 طرف آیتین لای میرزا حسین تائینی و لایسید ابوالحسن اصفهانی به بعضی  
 علماء نوشته شده عازم ایران میباشد و در پیمان تاریخ نیز از طرف  
 فرمانده محترم لگرا برسد انماص بر نور را محض ورود لرحد و رؤیت  
 دیگر و تحت الحفظ بطهران اعزام و نوشیجاتیکه همراه دارند ضبط نمود  
 بنا بر این مامور مخصوص برای مراقبت در انجام امر فوق آماده  
 شده الحال یکی از جنو فوق که معلوم به حاصی لاجمین بروجرودی است  
 در تاریخ یازدهم جاری به قزوین و نوشیجات من را لیه ضبط و خود او  
 نیز در معیت جنو نظامی و یوسیده التوموبیل فرد سلاطه لکظمیده





گشفتن نامگراف ..... از .....  
 شماره وارده .....  
 تاریخ اصل ..... ماه ..... ۱۳۰  
 تاریخ عبايره ..... ماه ..... ۱۳۰  
 تاریخ وصول ..... ماه ..... ۱۳۰  
 تاریخ کشف ..... ماه ..... ۱۳۰  
 مرجع .....  
**مرموزات**

گرمای هکتار الحفظ در ساعت ۴ عصر از طریق فزونی طهران اعرام  
 و توهمات توقیفی نیز که حاوی بعضی یادداشتها راجع باجماع علماء در  
 قم و غیره میباشد تقدیم خواهد شد مرا ترس را الوردنا معروض گردید  
 ساعت ۱۵ عصر ۱۵/۱۱/۱۳۰۴ از طرف رئیس مرکز کنگره  
 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی  
 پیرزاد مهدی معتمدی

رتال جامع علوم انسانی



۲۵۶  
۷/۶/۱۹

وزارت فرهنگ

شماره

تاریخ

ماه

این سند در تاریخ ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر اصفهان در منزلت خانم ...  
 در تاریخ ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر اصفهان در منزلت خانم ...  
 در تاریخ ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر اصفهان در منزلت خانم ...  
 در تاریخ ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر اصفهان در منزلت خانم ...  
 در تاریخ ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر اصفهان در منزلت خانم ...  
 در تاریخ ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر اصفهان در منزلت خانم ...  
 در تاریخ ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر اصفهان در منزلت خانم ...  
 در تاریخ ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر اصفهان در منزلت خانم ...  
 در تاریخ ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر اصفهان در منزلت خانم ...  
 در تاریخ ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر اصفهان در منزلت خانم ...





ارکان حزب کل قشون

مورخه ..... ماه ۱۲  
ضبطه .....

تکواهی  
مسوده کتبی

طهران

نمره ۲۱۵

نمره قبل

تاریخ ۷/۱۲/۲۰

کارتن ۳

دوسبه ۷

اباست کم را از در بیان  
چون از قرار معلوم در اعزام جناب  
بر لاله ان سوختن هم از طرف  
چون مطلع مبارک بندگان علمیه است  
مسئول الیه آزاد و لازم است  
که در طور این مسئله از توقف در طم ان  
به روج در قارانه لایحه ارکان  
پرونده گاه علوم انسانی و مطالعات تاریخی

رتال جامع علوم انسانی



ارکان حرب کل قشون  
( استخبارات )  
( شعبه تلگراف فضاله )

نمبر ۸


سنه ۱۳۰۷

از مردود	نمبره قبض	عدده	تاریخ	تاریخ وصول	اسم گیرنده
به طر ۴	نمبره تلگراف	کلمات	اصل	۱/۲۰	
			۲۰		

از کما خیر به چشم کلمتین بر حسب امر مریع مبارک شدگان اعلامیه است ملاحظه نمودن این مکتوب می رود  
 ابدیخ می نماید کتباً در شماره در باب بهرام خیر است که در حاجت کافین بوددی  
 لطفاً کوه تقاضی از طرف مامورین شد است این اراد استند و در امر است به بوددی  
 با کوفت در طراش، انتر نازد مان اطلاع در مورد خودشان به درازد رفتار  
 مانند ۲۰ مردود در ۱۳۰۷، ۱۲ شهر ذی قعدة سنه ۱۳۰۷



پوشه کلاه علوم انسانی و مطالعات  
 رتال طایفه علوم انسانی  
 ۲۸۵  
 ۷/۱/۲۰


  
 کشف تلگراف شماره ۲۵۲۲  
 اسم کشف کننده: محمد علی محمدی  
 تاریخ وصول: ۱۹/۱/۱۳۰۷  
 تاریخ کشف: ۱۹/۱/۱۳۰۷  
 شماره وارد: ۲۵۲۲  
 تاریخ اصل: ۱۹/۱/۱۳۰۷  
 تاریخ شماره: ۱۳۰۷  
**موضوعات**  
 مقام رفیع ریاست ارکان محترم کانون دامت شولتة حب الامم عطا  
 ملکانه ارواحنا فداء ابرام میدارد و عن فرمائید تعین نمایند حاجی لای  
 بروجردی که مقام مراجعت ازین شهرت نامورین لکرومیر انعام  
 شده همان کفایت است که بواسطه دلتنگی و رنجش از عارف بدین شهرت  
 مسافرت نموده و بالذکر دیگری است در صورتیکه در انحصار سلفیه باشد  
 بمند است مقرر فرمائید از خود بی رالیه سئوال نموده بر آن را  
 فوراً با تعیین مصفا اطلاق دهید که از طرف حق عاجب ملکانه ارواحنا  
 بگذرد و منت ۵ محرم ۱۹/۱/۱۳۰۷ در شهر ارکان محترم لکرومیر  
 رضا قلع

ارکان حرب کل قشون

مورخه ..... ماه ۱۳  
ضمیمه .....

تلگرافی  
مسوده کنیی

تهران

نمونه ۲۲۶

نمونه قبل

تاریخ ۱۹/۱

کارتن

دوسیه

ایست گتم الیزارو بیانا  
 چون صاحب‌المدینه بنی‌سلمان با روک بایستی حاجت‌ها صیبن برود و در محبذ ااعاد  
 و از سر صراف رح گ در علمیه با داره نقله کله فخران و ستر در اده شریک  
 اثر مهر خود کرایه و با ضیایان دائره بگذارند و در الیزارو از  
 طریق فخر با اعزام و تحت نظر، مورد اعزام از سر صراف حضرت آینه  
 کتبه ارکان و سب بکترین

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی